

نگرش ابعاد حقوقی اقتصاد جامعه

دکتر علیرضا حسنی^۱ مهشید قطبی راوندی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۶/۳۱

چکیده

حقوق همواره در کنار اقتصاد بوده و در اصل هم عرض با اقتصاد به حیات خود در زندگی بشر ادامه داده است. بسیاری از مفاهیم حقوقی با نگرش‌های اقتصادی شکل گرفته است. در همین راستا شاخه‌ای نوین در علم حقوق تحت عنوان تحلیل اقتصادی حقوق یا نگرش اقتصادی به حقوق ایجاد شده است. حقوق در رابطه با تجارت و اقتصاد هم نقش ایفا می‌کند. تجارت و اقتصاد گاهی در یک مفهوم قرار داده می‌شوند؛ پس از تاثیر قوانین تجاری بر روی اقتصاد (بالعکس) به سادگی نمی‌توان گذشت. به طور کلی، امروزه جامعه بین الملل به سوی متحدالشکل کردن مقررات حقوقی با بهره‌گیری از نگرش اقتصادی می‌رود. اما نگرش اقتصادی صرف به حقوق با در نظر نگرفتن تاثیرات آن می‌تواند مشکلاتی را در آینده در پیش رو داشته باشد. در این مقاله درباره رابطه حقوق و اقتصاد، تاثیر نگرش اقتصادی به حقوق، اشاره‌ای مختصر به اهمیت تجارت و قوانین تجاری در اقتصاد و در آخر نیاز اقتصاد به یکسان سازی مقررات حقوقی در جهت رسیدن به توسعه اقتصادی و اقتصاد جهانی بیان کرده است.

واژگان کلیدی: حقوق، اقتصاد، نگرش اقتصادی، یکسان سازی مقررات حقوقی، تجارت.

^۱ عضو هیات علمی دانشگاه آزاد دامغان-محقق و پژوهشگر - وکیل پایه یک دادگستری

^۲ فوق لیسانس حقوق تجارت بین الملل از دانشگاه آزاد دامغان

مقدمه

از سالیان بسیار دور، با افزایش سطح دانش و فهم بشر، کیفیت و وضعیت زندگی انسان همواره در حال بهبود و ارتقا بوده است. رشد و توسعه زندگی بشر را میتوان در گرو توجه به بُعد اقتصادی آن دانست. اما در کنار نقش اقتصاد، همواره حقوق نیز در زندگی بشر نقش بسیار مهم و حیاتی ایفاء می‌نماید. اگر اقتصاد راه بشر برای رسیدن به اهداف مادی خود باشد حقوق تضمین و ضامنی برای این نیل بشر خواهد بود. حقوق بر اعمال انسان حکومت می‌کند و علاوه بر مشخص نمودن مسیر این جریانات، انحرافات بشر را از مسیری که غبطه شخص و مصلحت همگان در آن وجود دارد کنترل می‌کند. به همین جهت مردم نمی‌توانند قواعد و مقررات حقوقی را در رسیدن به اهداف اقتصادی خود نادیده بگیرند و ناچارند در مسیر صحیحی که علم حقوق آن را منطبق با قواعد خود می‌داند گام بردارند (حاجیان، ۱۳۹۰). نگاهی که به حقوق و اقتصاد و نقش این دو در کنارهم می‌شده است، به تدریج دچار تحول شده است. امروزه تقریباً پذیرفته شده است که حقوق دانشی مستقل نیست و وابستگی نسبی به سایر علوم دارد (بادینی، ۱۳۸۵، ص ۳۸).

در سه قرن گذشته رابطه ی حقوق و اقتصاد سه مرحله را پشت سر گذاشته است: ارتباط کامل، جدایی کامل، استفاده ی متقابل از یکدیگر (Oppetit, 1992, p.17).

ارتباط کامل

نویسندگان قرن هجدهم، اعم از حقوقدانان، فلاسفه و اقتصاددانان، مسائل مربوط به روابط بین اخلاق و حقوق را با هم مورد مطالعه قرار داده و آن‌ها را از هم جدا نکرده اند. موضوع "فرد" نقطه ی تلاقی هسته ی اصلی تفکر و مرجع مشترک حقوقدانان و اقتصاددانان بود؛ حقوقدانانی مانند گروسیوس^۱، "فرد" را هدف و منشا حقوق می دانستند. در درجه ی اول نیازهایی را که ناشی از طبیعت انسانی فرد

^۱.Grotius

است برآورده سازد؛ از آنجا که انگیزه، محرک اصلی فرد است، وظیفه‌ی حقوق این است که به خواسته‌ها و انگیزه‌های مختلف افراد نظم و ترتیب دهد و بین آن‌ها مصالحه برقرار سازد. بدین سان "انسان حقوقی"^۱ با "انسان اقتصادی"^۲ تلاقی پیدا کرد و اقتصاد سیاسی درحقوق ریشه دواند، به نحوی که آدم اسمیت^۳ (قدیری اصلی-۱۳۷۶، ص ۷۵ به بعد) اقتصاد سیاسی را "شاخه‌ای از قانون‌گذاری" می‌داند و عده‌ی زیادی از متفکران اقتصادی بر مبنای این اندیشه‌های حقوقی، اقتصاد سیاسی را به عنوان "علم مبادلات"^۴ (Oppetit, ۱۹۹۲, Op.Cit., pp.17-18), تعریف کردند.

جدایی کامل

نظریه پردازی جدایی اقتصاد و حقوق توسط "ماکس وبر"^۵ (وبر-۱۳۷۳)، صورت گرفت: به نظر وی موضوع این دو رشته کاملاً با هم متفاوت است و هیچ گونه رابطه‌ی مستقیمی بین آن‌ها وجود ندارد، زیرا نظم حقوقی نظریه‌ی حقوقی آرمانی، هنجاری، منطقی و نظام‌مند است، در حالی که نظم اقتصادی ناظر به عالم واقع و تقسیم واقعی اختیار ساماندهی اموال و خدمات اقتصادی است. اگرچه عده‌ای مانند مارکس به نوعی قائل به وجود رابطه‌ی بین حقوق و اقتصاد بودند، اما با اعلام این مطلب که حقوق نمی‌تواند چیزی جز "انعکاس تحولات اقتصادی" باشد، به طور کلی استقلال حقوق را انکار کردند. به طور خلاصه اقتصاد "زیربنا" و حقوق وسیاست "روبنا" می‌داند. عده‌ای از حقوقدانان و

^۱.Homo juridicus

^۲.Homo-economicus

^۳.Adam Smith

^۴.La science das echanges

^۵.Max Weber

^۶.یکی از بنیان‌گذاران مطالعه‌ی حقوق از دیدگاه علمی و اجتماعی است و از طرفداران مکتب تاریخی جدید در اقتصاد محسوب می‌شود. ماکس وبر علاوه بر عنوان تاریخدان و جامعه‌شناس، عنوان حقوقدان و اقتصاددان را نیز در خود جمع کرده است.

اقتصاددانان به کلی حقوق و اقتصاد را از هم جدا کردند. حتی عده‌ای از اقتصاددانان، اقتصاد سیاسی را از منابع حقوقی جدا و آن را به عنوان "علم تکوین و توزیع ثروت" تعریف کردند. (Oppetit,1992,Op.Cit.,p.18)

استفاده متقابل از یکدیگر

جدایی کامل حقوق و اقتصاد زیاد به طول نینجامید و به تدریج جریان‌هایی فکری به وجود آمد که "عوامل اقتصادی" را در حقوق و "پدیده‌های حقوقی" را در اقتصاد مورد توجه قرار داد. در عصر حاضر ارزیابی اثر اقتصادی قواعد حقوقی از دو جنبه‌ی نظری و عملی اهمیت خاصی پیدا کرده است: سنجش کمی و کیفی نهادهای حقوقی بر مبنای "کارایی" با یکی از کارکردهای جامعه‌شناسی حقوق منطبق است، زیرا به قول کربونیه "مسئله پدیده‌های حقوقی دارای جنبه‌ی اقتصادی هستند" (J.Carbonnier - ۱۹۷۸p.34) و افراد و عاملان فعالیت‌های اقتصادی در تصمیم‌گیری‌های خود اثر اقتصادی قواعد حقوقی را مدنظر قرار می‌دهند.

تحلیل اقتصادی حقوق یا تحلیل حقوقی اقتصاد

تحلیلی که بر پایه هرکدام از این دو مبنا صورت گیرد موضوع متفاوت و نتیجه خاص خود را خواهد داشت، باید نخست مشخص کرد که می‌خواهیم حقوق را از دید اقتصادی تحلیل کنیم یا اقتصاد را از دید حقوقی. بطور خلاصه این دو مبنا بررسی می‌کنیم:

نخست؛ تحلیل اقتصادی حقوق بدین معنا است که ما نتیجه و مطلوبی که از نهادهای حقوقی انتظار داریم بر اساس مطلوب اقتصادی خود خواستار شویم. بدین توضیح که ما آثار حقوقی بار آمده از اعمال خود یا دیگران را بر مبنای ارزش‌های مادی قرار داده به گونه‌ای که استفاده از ابزارهای حقوقی تلاشی باشد برای رسیدن به اهداف اقتصادی (حاجیانی، ۱۳۹۰). نگرش اقتصادی به حقوق، مکاتب (نگرش) اثباتی و هنجاری و کارکردی را به وجود آورده است: در مکتب اثباتی (دانشگاه شیکاگو)، تنها چستی حقوق و قواعد حقوقی مورد تحلیل قرار می‌گیرد و اثر حقوق بر متغیرهای قابل اندازه‌گیری به صورت کمی در می‌آید (بادینی، ۱۳۸۲، ص ۹۱)؛ مکتب هنجاری (دانشگاه ییل)، اقتصاد هنجاری یا اقتصاد رفاه در ارتباط است با این امر که "حقوق و قواعد حقوق چگونه باید باشد" و اینکه قانون گذار باید

قواعدی را تصویب کند که از لحاظ اقتصادی کارا و با اصول و معیارهای اقتصادی سازگار باشد (Shapiro & MacClennen, op.cit, p.460). مکتب کارکردی (دانشگاه ویرجینیا)، رویکردی میانه رو دارد و اصول خود را بر نظریه انتخاب عمومی و قانون اساسی بنا کرده است (خاندوزی، ۱۳۸۶، ص ۲۸۸).

دوم؛ تحلیل حقوقی اقتصاد بدین معنی است که ما آثار ابزارها و قواعد و روش‌های اقتصادی یا حتی استراتژی‌های اقتصادی را با در نظر گرفتن اصول و قواعد حقوقی تحلیل و تفسیر کنیم. بدین توضیح که باید ببینیم که فلان روش یا ابزار اقتصادی که اشخاص برای نیل به اهداف اقتصادی بکار می‌گیرند چه آثار حقوقی دارد یا از حیث حقوقی قابل توجیه و یا حتی مجاز است یا خیر؟ (حاجیان، ۱۳۹۰) هر تحولی در فضای اقتصادی ناگزیر نیاز به روح حقوقی مناسب خود را دارد (فتاحی، ۱۳۸۳، ص ۴۷).

در عمل تا چند دهه‌ی اخیر استفاده از اقتصاد در حقوق محدود به موضوعاتی بود که دارای اهداف و آثار روشن اقتصادی بودند مانند قوانین ضد تراست، تنظیم و ساماندهی تجارت و غیره. حقوق تنها برای پاسخگویی به این مسائل به اقتصاد نیاز داشت. اما از اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، در ادامه‌ی روند کلی نگرش اقتصادی به رفتار بشر، این وضعیت به کلی تغییر پیدا کرد و با انتشار چندین مقاله مخصوصاً مقاله رونالد کوز^۱ با عنوان "مسئله‌ی هزینه اجتماعی" (Journal of law and Economic- 1960) که مورد توجه دادگاه‌های ایالات متحده نیز به دفعات قرار گرفته است (باقری - شیخ سیاه، ۱۳۸۹، ص ۲۰). و مقاله گایدو کالابرسی "اندیشه‌هایی در خصوص توزیع خطر و حقوق خطاها" (Yale Law Journal-1961) تجزیه و تحلیل اقتصادی حقوق به حوزه‌ی مباحث سنتی حقوق مانند حقوق اموال، قراردادهای، مسئولیت مدنی، حقوق جزا، آیین دادرسی و حقوق اساسی کشیده شد. منشا ایجاد نگرش اقتصادی در دانشگاه شیکاگو آمریکا بود و دیری نپایید که نگرش اقتصادی به حقوق تمام آمریکا، سایر کشورهای کامن لا و تعداد زیادی از کشورهای حقوق نوشته را فرا گرفت (بادینی، ۱۳۸۲، ص ۹۱).

یکی از اصول اساسی نگرش اقتصادی به حقوق این است که رابطه‌ی مستقیمی بین نوع قواعد

^۱. Ronald H. Coase

حقوقی، تغییر قواعد حقوقی و رفتار انسان وجود دارد (Strowel, 1992, Op. Cit., p.165). حقوق، قواعد و نهادهای حقوقی بر مبنای "کارایی اقتصادی"^۱ مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. با کتاب ریچارد پوزنر تحت عنوان "تحلیل اقتصادی حقوق" (Posner, 1973) نگرش اقتصادی به حقوق در دانشگاه‌های حقوق (آمریکا) رونق گرفت (بادینی، ۱۳۸۲، ص ۱۰۱). از نظر ریچارد پوزنر آنچه از نظر اقتصادی کارا محسوب می‌شود و حقوق باید آن را برآورده سازد "به حداکثر رساندن ثروت"^۲ است. به نظر وی ثروت در صورتی افزایش خواهد یافت که منابع، از جمله امتیازات قانونی، در اختیار افرادی باشد که برای آن بیشترین ارزش را قائل هستند و حاضرند برای دارا شدن آن بیشترین مبلغ را پرداخت کنند؛ پس معیار کارایی اقتصادی "تمایل به پرداخت"^۳ است. به نظر وی درستی و اخلاقی بودن تمامی نهادهای اجتماعی و حقوقی باید بر مبنای قابلیت و توانایی آن‌ها در افزایش ثروت جامعه سنجیده شود. (Freeman, 2001 p.557; Posner 1999, p.100). (که البته این دیدگاه با عدالت توزیعی (حقوق) تفاوت دارد)

اقتصاد، ماهیت دانش پژوهی حقوقی، مفهوم مرسوم نهادهای حقوقی و حتی عملکرد حقوق را تغییر داده است، به نحوی که بروس اکرمن^۴ استاد دانشکده ی حقوق ییل^۵ نگرش اقتصادی به حقوق را مهم ترین تحول دانش پژوهی حقوقی در قرن بیستم قلمداد نموده است (بادینی، ۱۳۸۲، ص ۹۶).

اما باید متذکر شد، در نگرش اقتصادی به حقوق مرکز ثقل نظریه ی حقوقی تغییر پیدا کرده

^۱.Economic efficiency

^۲.Wealth maximization

^۳.Willingness to pay

^۴.Bruce Ackerman

^۵.Yale

است: درحالی که هم از لحاظ "مکتب حقوق فطری"^۱ و هم از لحاظ "مکتب‌های تحقیقی"^۲ حقوق عبارت است از مجموعه قواعدی که دارای محتوا (مطابقت با دستورات خاصی که منشا الهی یا بشری دارد) یا شکل خاصی (نظام مند بودن و دارای منطق داخلی) است، در نگرش اقتصادی جنبه ی داخلی و هنجاری حقوق نادیده گرفته می‌شود و این اندیشه که: "حقوق و رفتار به گونه‌ای ذاتی به هم وابسته- اند و نظریه ی حقوق از نظریه‌ی رفتار عبور می‌کند و مبتنی برآن است" جایگزین آن می- گردد. (Strowel, 1992, Op. Cit., p.167) حتی مفهوم عدالت نیز با مفاهیم مرسوم آن فرق می- کند و عملی عادلانه محسوب می شود که "بهره وری اقتصادی" داشته باشد و درآمد و ثروت ملی را افزایش دهد. (Black, 1990, p.180)

درحالی که نظریه‌های مرسوم حقوقی "ناظر به گذشته‌اند"^۳ و عموماً درارتباط با وقایعی که درگذشته اتفاق افتاده است شکل گرفته‌اند و درصدد یافتن راه حل های عادلانه برای مسائل و دعاوی فعلی حقوقی با توجه به آن وقایع هستند و توجه چندانی به اثر بعدی رای دادگاه بر رفتار آینده ندارند، نگرش اقتصادی به حقوق "ناظر به آینده"^۴ است و درصدد پیش بینی اثر آرای دادگاه‌ها و قواعد حقوقی بر رفتار جمعی اجتماعی است (Ogus, 2002, p.487).

از لحاظ اقتصادی جامعه وقتی خوشبخت و سعادتمند است که منابع کمیاب آن به گونه‌ای کارا تخصیص یابد (Posner, 1999, p.94). گاهی به دلایلی بازار شکست می‌خورد، دراین صورت اصول و قواعد حقوقی جایگزین آن می‌گردد و از این لحاظ حقوق دانش مستقلی نیست، بلکه تنها ابزاری "است برای کاهش هزینه‌های معامله و جبران کاستی‌های بازار و تنها به نتایج مطالعات اقتصادی جنبه‌ی امری می‌دهد؛ (Gray, 1999 pp.246-247) قواعد حقوقی که اهداف علم اقتصاد را برآورده نسازد باید تغییر داده شود.

^۱.Jusnaturalist.

^۲.Disutilities

^۳.Ex post

^۴.Ex ante

به طور کلی باید عنوان کرد که، بشر پیش از آنکه نگاه حقوقی به موضوعات داشته باشد همواره در صدد رفع نیازهای مادی خود بوده است و با همین انگیزه بود که در مسیر حقوقی گام بر می‌داشت. اما این رفع نیازها می‌بایست با کمک روش‌هایی صورت بگیرد که قابل حمایت بوده و همه مردم نیز آن حمایت را بپذیرد و آن روش و آثار آن را مورد قبول خود داشته باشند. پس منشأ ایجاد بسیاری از نهادهای حقوقی را می‌توان در حوزه اقتصاد و نگرش‌های اقتصادی جستجو نمود. بنابراین حقوق دانان ناگزیر هستند که در تحلیل بسیاری از نهادها و ماهیت‌های حقوقی، دیدگاهی اقتصادی داشته باشند. (حاجیانی، ۱۳۹۰)

تجارت و اقتصاد

تجارت و اقتصاد به گونه‌ای بر روی یکدیگر تاثیر دارند که این دو کلمه را گاه‌ها در یک مفهوم قرار می‌دهند. تجارت را می‌توان به دو بخش داخلی و بین‌المللی تقسیم کرد. تجارت بین‌المللی گذشته طولانی دارد و بشر برای برآورده ساختن نیازهای خود لاجرم به مبادله خارجی می‌پرداختند.

امروزه کشورها به نحو فزاینده‌ای از جهت اقتصادی به یکدیگر وابسته شده‌اند. کشورهای صنعتی به مواد اولیه، نیروی کار ارزان و بازارهای کشورهای در حال توسعه نیازمند هستند و کشورهای در حال توسعه نیز متقابلاً به محصولات صنعتی، دانش و تکنولوژی کشورهای صنعتی نیازمند می‌باشند. وابستگی متقابل اقتصادی کشورها به یکدیگر، شکل‌های گوناگونی به خود می‌گیرد که اهم آن عبارت است از: تجارت کالا، تجارت خدمات، سرمایه‌گذاری و نیروی کار (شیروی، ۱۳۹۰، ص ۱۴-۱۵).

رشد و توسعه اقتصادی از اهداف مهم کلان اقتصادی هر کشور است (آذربایجانی - شیرانی فخر، ص ۲۰-۱) و جامعه جهانی نیز به دنبال توسعه اقتصادی و جهانی شدن اقتصاد است. برای رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی عوامل بسیاری را می‌توان موثر دانست که یکی از این عوامل تجارت و توجه به بخش تجارت بین‌الملل است (رزمی، شهرکی، گلایی، ۱۳۹۰، ص ۱۶۲-۱۳۷). به همین دلیل از تاثیری که تجارت و قوانین تجاری بر روی اقتصاد دارد، نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. تجارت بین‌المللی و توسعه اقتصادی به یکدیگر وابسته هستند. درعین حال جامعه بین‌المللی اذعان دارد که «

تجارت بین‌المللی « لزوماً موجب « توسعه اقتصادی » نخواهد شد (کیمیاگری ۱۳۶۹، ص ۴۵-۳۶).
برای توسعه اقتصادی بایستی نظام تجاری بین‌المللی بهبود یابد.

از بعد حقوقی، قوانین داخلی و بین‌المللی که در ارتباط با تجارت وضع می‌شود به طور مستقیم و غیرمستقیم نقش تعیین‌کننده‌ای بر توسعه اقتصاد داخلی و بین‌الملل دارد. در واقع تمامی قوانین حقوقی بخش تجارت بین‌المللی در اقتصاد نقش موثری دارد؛ از جمله آن می‌توان از حقوق تجارت بین‌الملل، حقوق اقتصادی بین‌الملل نام برد.

یکسان‌سازی قوانین حقوقی

از دیرباز ضرورت وجود مقررات متحدالشکل در سطح داخلی و بین‌المللی موضوع بحث و اختلاف نظر بوده است. با افول اندیشه ایجاد حقوق مشترک و رشد ملی‌گرایی در قرن نوزدهم، یکسان‌سازی مقررات حقوقی به داخل مرزها محدود شد و کشورها یکی پس از دیگری به یکسان‌سازی مقررات حقوقی در داخل مرزهای خود اقدام کردند (ردیر، ۱۳۷۱، ص ۱۰۶ به بعد).

در قرن بیستم و به خصوص بعد از جنگ جهانی اول، موضوع وحدت بخشیدن به مقررات حقوقی و ایجاد مقررات متحدالشکل، تجدید حیات دوباره‌ای یافت. مطالعات، پژوهش‌ها و کوشش‌های قرن بیستم در جهت تحقق حقوق مشترک جهانی و ایجاد مقررات متحدالشکل بیش از اینکه مبتنی بر مباحث نظری و فلسفی باشد، پاسخی به نیازهای تجاری و اقتصادی کشورها بوده که توانسته موفقیت نسبتاً چشمگیری به دست آورد (شیروی، ۱۳۹۰، ص ۵۹). بشر امروزه به دنبال یکسان‌سازی مقررات حقوقی با نگرش اقتصادی است. البته یکسان‌سازی مقررات باعث حل شدن بسیاری از مشکلات و اختلافات می‌شود و همچنین رشد تجارت بین‌الملل و به دنبال آن توسعه اقتصادی و اقتصاد جهانی به همراه خواهد داشت. تسلط اهداف اقتصادی بر ابعاد فرهنگی، حقوقی و سیاسی جوامع مدرن به ویژه پس از ظهور نگرش "حقوق و اقتصاد" موجب تعامل جدی‌تر نظام حقوقی و قانون‌گذاری با اهداف اقتصادی شده است. (خاندوزی، ۱۳۸۶، ص ۲۷۹)

نتیجه‌گیری:

اقتصاد همواره با دو مفهوم رفع نیازهای مادی و رسیدن به خواسته‌های مادی همراه و هماهنگ بوده است. تلاش و کوشش برای رسیدن به حداکثر نتیجه مورد نظر، عناصر اصلی اقتصاد و یک

نگاه اقتصادی است. به تدریج توجه به بُعد مادی تاجایی قدرت پیدا کرد که بشر سعی در کنار گذاشتن هرمانعی که بر سر راهش قرار می‌گیرد و استفاده از هر منبعی به عنوان ابزار برای رسیدن به مقصود کرد. معیار اصلی، بر طرف کردن نیازهای مادی انسان و بالابردن سطح رفاه اجتماعی است و انسان برای رسیدن به این مقصود در همه منابع و عوامل تاثیرگذار دخالت کرده و تغییراتی را ایجاد می‌کنند که از جمله آن میتوان تغییر در قوانین حقوقی را ذکر کرد. این نگرش اقتصادی به حقوق می‌تواند ابعاد مثبت و منفی را در برداشته باشد نگرش اقتصادی تا جایی پیش رفته است که اقتصاد حتی در منابع غیر اقتصادی دخالت می‌کند و با نگرش اقتصادی به آن نگاه می‌کند مانند حقوق اساسی، جزا و... . درست است که همه منابع و عوامل باید در راستای بالابردن سطح رفاه و زندگی انسان‌ها باشد اما نباید به عنوان دست آویز قرار بگیرند. خواسته‌ها و نیازهای مادی به ابزاری نیاز دارند تا کنترل شوند و در مسیری صحیح پیش بروند. حقوق باید در قوانین و مقرراتش، نگرش اقتصادی را مد نظر قرار دهد اما نباید به عنوان ابزاری در دست اقتصاد باشد و هر چه که موافق با نگرش اقتصادی باشد مورد قبول و خلاف آن حذف گردد. به بیانی دیگر، اگر مسیری را پیش بگیریم که، حقوق رشته ای مستقل از اقتصاد در نظر گرفته و تحلیل اقتصادی و دیگر عوامل را در آن دخیل نبینیم؛ در این صورت حقوق حالت خودکامه پیدا می‌کند و دلیل ابتدایی به وجود آمدن حقوق که همانا بر طرف کردن نیازهای بشر و چارچوب بندی آن است، بر طرف نمی‌شود. از سوی دیگر، اگر مسیر نگرش اقتصادی به حقوق (بامضمونی که برایش قرار داده شده) را طی کنیم، حقوق در خدمت اقتصاد قرار می‌گیرد. در این صورت به مرور زمان حقوق تنها ابزاری در دست اقتصاد و دلیل به وجود آمدن حقوق که همانا کنترل کردن خواسته‌های مادی و چارچوب دادن به آن است از بین می‌رود چون نگرش اقتصادی هرآنچه که مانع قلمداد کند حذف می‌کند. در این مسیر، عدالت و معنای واقعی حقوق کنار گذاشته می‌شود و به تدریج دچار فساد می‌شود. اینکه تنها نگرش اقتصادی مدنظر باشد و همه چیز را بر محور اقتصاد بررسی کنیم، علاوه بر تغییر مفهوم عدالت حقوقی، اخلاق و بسیاری از باورها و ارزش‌ها مورد قبول بشر برای رسیدن به مقصدی که نگرش اقتصادی مدنظر دارد، کنار گذاشته و از بین می‌رود.

نتیجه‌ای که می‌توان گرفت این است که باید حد تعادل این دو مسیر گرفته شده‌ها در باید پیش گرفت؛ که هم حقوق و هم اقتصاد دچار خودکامگی و فساد نشوند. این دو باید در کنار هم قرار گیرند و بر روی هم کنترل داشته باشند تا تعادل حفظ شود. همچنین باید سعی در متدالشکل کردن قوانین حقوقی کرد، تا از بروز بسیاری از مشکلات و موانع بر سر راه اقتصاد جلوگیری کرد. از آنجایی که اقتصاد

و تجارت با هم همسو بوده و حتی گاهی در یک مفهوم قرار داده می‌شود؛ از تاثیراتی که تجارت بر روی اقتصاد (و بالعکس) دارد نمی توان چشم پوشی کرد. قوانین حقوقی در زمینه اقتصاد و تجارت به صورت کامل و منسجم در دسترس نیست. این امر در رسیدن به توسعه اقتصادی (و اقتصاد جهانی) و افزایش تجارت جهانی که منجر به توسعه اقتصادی می‌شود خلل وارد می‌کند. به این ترتیب بشر امروزی که نگاه اقتصادی و مادی دارد، مانعی بر سر راهش قرار می‌گیرد. باید کوشش کرد که قوانین حقوقی به صورت متحدالشکل در سطح بین الملل تنظیم شود و در سطح ملی هم تاجایی که با حاکمیت کشورها در تضاد نباشد رعایت شود.

منابع:

- آذربایجانی، کریم؛ شیرانی فخر، زهره (بهار ۱۳۸۸)؛ اثر تجارت و توسعه بازار بر رشد اقتصادی (مطالعه موردی ایران و شرکای تجاری اش در سالهای ۲۰۰۵-۱۹۹۵)؛ فصلنامه پژوهشهای اقتصادی، سال نهم - شماره اول.

- بادینی، حسن (۱۳۸۵) آیا حقوق دانشی مستقل است؟، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۴.

- بادینی، حسن (زمستان ۱۳۸۲)؛ مبانی فلسفی نگرش اقتصادی به حقوق؛ دانشکده حقوق و علوم سیاسی (دانشگاه تهران)؛ شماره ۶۲.

- باقری، محمود؛ شیخ سیاه، جواد (بهار ۱۳۸۹) در جستجوی مطلوبیت: تحلیلی از قضیه کاوز در تعامل حقوق و اقتصاد، فصلنامه حقوق - مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۴۰، شماره ۱۰۱.

- حاجیانی، هادی (اردیبهشت ۱۳۹۰) رابطه متقابل حقوق و اقتصاد (مفهوم تحلیل اقتصادی حقوق)، مقاله حقوق اقتصادی؛ یادداشت های حقوقی.

- خاندوزی، احسان (بهار ۱۳۸۶)؛ معیارهای اقتصادی در قانون گذاری نوین؛ مجلس و راهبرد؛ شماره ۵۴.

- رزمی، محمدجواد؛ شهرکی، سارا؛ گلایی، محمدرضا (تابستان ۱۳۹۰)؛ بررسی رابطه بین تجارت بین الملل و رشد اقتصادی با استفاده از شاخص حکمرانی خوب؛ فصلنامه پژوهشنامه بازرگانی، شماره ۵۹.

- ردیر، رنه (۱۳۷۱) مقدمه ای بر حقوق تطبیقی، ترجمه محمد علوی، چاپ اول، تهران، دفتر خدمات حقوق بین المللی جمهوری اسلامی ایران.

- شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۰) حقوق تجارت بین الملل؛ چاپ سوم، تهران، انتشارات سمت.

- فتاحی، علی (بهمن ۱۳۸۳) حقوق روح جامعه است و اقتصاد جسم آن؛ مجله وکالت؛ شماره ۲۳ و ۲۴.

- قدیری اصلی، باقر (بهار ۱۳۷۶) سیراندیشه ی اقتصادی، چاپ نهم، انتشارات دانشگاه تهران.

- کیمیاگری، علی محمد (اردیبهشت ۱۳۶۹)؛ نقش تجارت خارجی در توسعه اقتصادی کشورهای جهان سوم؛ مجله اقتصاد، شماره ۹.

- وبر، ماکس (۱۳۷۳) اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- Black, Henry Campbell (1990) Black's Law Dictionary, West Publishing co. 6th. ed.

- Freeman, M.D.A. (2001) Liyod's introduction to jurisprudence, 7th edition, Sweet and Maxwell, London; Posner,

- Richard (1999) Consequentialism, In Introduction to the Philosophy of

law , Readings & Cases, Problems of jurisprudence , reading 2 , edited by Jeferson White & Dennis Patterson , Oxford University Press.

- Gray,Christopher Berry (1999) The philosophy of law: an encyclopedia : volume 2,New York,Garland Publishing, Inc.

-J. Carbonnier(1978)SociologieJuridique, PUF “Themis”,(Cite par, Ibid,p.22).

- Oppetit ,Bruno(1992) Droit et economie, archives de philosophie du droit, droit et economie, Tome 37, Editions Sirey.

- Ogus ,Anthony I.(2002) Law and economics from the perspective of law, In The new Palgrave dictionary of economics and the law, In three volumes, Volume two, Edited by Peter Newman, first published in Paperback by Palgrave Macmillan, London.

- Posner, Richard A.(1999) Consequentialism, In Introduction to the philosophy of law,Readings& Cases, edited by Jeferson White & Dennis Patterson, Oxford University Press.

- Posner, Richard A.(1973) Economic analysis of law.

- Shapiro ,Scott J. &MacClennen, Edward F., Law and economics form a philosophical Perspective, In the new Plagrove dictionary of economics and the law, Volume 2.

- “some thoughts on risk distribution and the law of torts”, 70 Yale law Journal 499 (1961).

- Strowel, Alain (1992) Utilitarianisme et approcheeconomiquedans la theorie du droitautour de Bentham et Ponser , Archives de philosophie de droit, Tome 37, droit et Ponser, Archives de philosophie de droit, Tome 37, droit et economie.

- “The Problem of social cost”, 3 Journal of law and Economics (1960

